

۱۳ نفرین

جلد دوم از سه گانه ۱۳ گنج

میشل هریسون

محمد مهدی خدا قلی پور



سرشناسه: ۱۳ نفرین

عنوان و نام پدیدآور: میشل هریسون/مترجم: محمد مهدی خدا قلی پور

مشخصات نشر: تهران: ریواس، ۱۳۹۵

مشخصات ظاهری: ۵۰۴ صفحه رقعی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۷۲۰-۴۵-۵



نام دب: ۱۳ نفرین (جلد دوم از سه گانه ۱۳ گنج)

نویسنده: میشل هریسون

مترجم: محمد مهدی خدا قلی پور

ویراستار: سیما فلاح

انتشارات: ریواس

سال و نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۵

طراح: سپیده صاحب قلم

صفحه آرایی: پروین عینی

لیتوگرافی: رایید گرافیک

چاپ: خاتم

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۷۲۰-۴۵-۵

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

دفتر مرکزی: انقلاب کارگر شمالی تقاطع بلوار کشاورز بن بست گیتی

بلاک ۲ طبقه ۲ واحد ۴ تلفن: ۰۹۳۸۵۱۹۴۳۶۸ - ۶۶۹۱۵۹۱۸

www.rivasbooks.ir

www.ofoghedoor.com



در حالیکه نیمه شب داشت فرا می رسید دو دختر در جنگل درخیم در حال فرار کردن بودند و ناامیدانه به دنبال راهی برای خروج می گشتند. هر قدم سنگین آنها را بیشتر در عمق تاریکی خفه کننده جنگل فرو می برد و باعث جادو را نزدیک تر می کرد. لحظه ای که در آن دنیای انسان ها به یار با هم تلاقی می کردند و به هم وصل می شدند.

یکی از دخترها که کوچک تر بود و موهای تیره داشت با نیروی بیشتری می دوید. در حقیقت، او دو دنیا با هم ارتباط پیدا می کردند و از میان نقشه ای پر از فریب و پیرنگ، به درون دنیای پریان کشیده میشد، مگر اینکه می توانست به سودا در جنگل خارج بشود.

دختر دوم که قدبلند و لاغر بوده ظاهری پسرانه داشت در جلو حرکت می کرد و چشم های سبزرنگش به دنبال هرگونه نشانه ای که به پایان رسیدن جنگل را نشان بدهد می گشت. دست هایش می تپیدند و از برش های روی کف دست هایش خون می چکید. این ریدگر ها وقتی که چند لحظه پیش داشت سعی می کرد بندهایی را که همراهش را اسیر کرده بودند از هم بدرج ایجاد شده بودند.

روی قرشی از برگ ها و ریشه های درخت ها که کف جنگل را تشکیل می دادند می دویدند و از لا به لای درخت ها عبور می کردند. بالای سرشان پری ها در پرواز بودند و گاهی به سرعت به سمتشان



شیرجه می زدند. منتظر لحظه ای بودند که دختر خودش را تسلیم آنها می کرد. از میان شاخه های درخت های گره داری که از کنارشان می گذشتند چهره هایی به سمت آنها می چرخیدند و صدایشان می زدند. زمان داشت می گذشت و هیچ اثری از کناره جنگل نبود.

دخترها که حالا نفس هایشان به شماره افتاده بود چاره ای به جز استقامت کردن نداشتند. ولی سرانجام لحظه اجتناب ناپذیر فرا رسید.

دختر کوچکتر زیر لب گفت: "وایسا" و سرعتش را کم کرد.

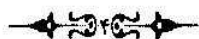
دختر دیگر با لحنی تقریباً عصبانی گفت: "نمی تونیم وایسیم! بدو. گنیم بدو!"

راهش به موهای تیره داشت کاملاً متوقف شد و روی زمین افتاد. چشم هایش را بست. و دست هایش را روی گوش هایش فشار می داد تا صداهایی را که آنها را می توانست بشنود نشنود.

دختر قد بلند با تحمّل گفت: "پا شو! تانیا، نباید بشینی - پا شو!"

ولی تانیا دیگر رفته به درخت و ستر جنگل افتاده بود و سست شده بود و انگار داشت به خواب می رفت. نیمه شب فرا رسیده بود و جایگزینی داشت انجام می شد. هیچ کاری از دست هیچ کدامشان برای متوقف کردن آن بر نمی آمد. شاخه های رونده، سمت دختر که روی زمین افتاده بود می خیزدند و پیش می رفتند و او را می بند می کشیدند و آماده می شدند تا او را به اعماق پنهان و اسرارآمیز سیاه پریان ببرند. دختر دیگر چاقویش را بیرون کشید و آنها را برید و قیچی خالی زیاد بودند. تا زندانی شدن تانیا در دنیای پریان تنها چند لحظه زمان داشتند. مگر اینکه...

راه حل چنان به طرز کورکننده ای واضح و در دیدرس بود که دختر قدبلند باورش نمی شد که تازه متوجه آن شده است. در حالیکه دست



های خون آلودش می لرزیدند دستش را درون جیبش فرو برد و یک قیچی نقره ای را بیرون کشید. کنار تانیا زانو زد و نوک قیچی را در انگشت شست دختر بی هوش فرو کرد. یک قطره تیره خون در محل فشار نوک قیچی ایجاد شد. شست خیس و قرمز خودش را روی شست او فشار داد و تانیا که از سوزش آن به خود پیچید را محکم در آغوشش فشار داد.

"من چطور...؟"

دختر انگشتش را محکم تر فشار داد و نجوا کرد: "منو به جاش ببر".
 خن‌ها لبان در هم آمیخت و با این کار گذشته تانیا هم به گذشته او وصل شد. تکوا کرد: "منو به جاش ببر. زندگی اون ارزش برگشتن رو داره. مال من نه. منو به جای اون ببر".

شاخه هایی که در بدن تانیا می خزیدند سرعتشان کم شد... بعد مسیرشان را تغییر دادند و به سمت دختر دیگر رفتند. روی بدن او خزیدند و دختر سرما و رطوبت برگ های تیره را روی پوستش حس کرد. با حس ناخودآگاهی که وادار به فرارش می کرد جنگید و بی حرکت ماند و به جنگل اجازه داد او را در خود عوطه بر بکند. قیچی از دستش افتاد و به همراه بدنش توسط شاخ و برگ ها بلعیده شد صدایی مانند همهمه در گوش هایش پیچید. مانند صدای وز وز در دهان زن بر که آرام آرام جایش را به صدایی مانند زمزمه داد.

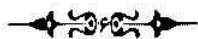
حس می کرد شاخه هایی که بدنش را در بر گرفته بودند و او را از خود به این طرف و آن طرف می کشند. مانند گریه ای که دارد با یک عنکبوت بازی می کند. صداها واضح تر شدند. اظهار نظرهای پریانی که شاهد ورود یک تازه وارد به دنیای خودشان بودند. بعد شاخ و برگ ها به همان سرعتی که جلو آمده بودند خودشان را عقب کشیدند و او را در



مرکز جمعیتی از پریان که برای تماشا آمده بودند در حالیکه روی زمین مچاله شده بود رها کردند. چشم هایشان برق میزد. بعضی ها فقط از سر کنجکاوی و بعضی دیگر انگار خیالاتی در سر داشته باشند نگاهش می کردند. جوان و پیر، زیبا و نفرت انگیز. وقتی که دختر آنها را دید که به او نگاه می کردند از جا پرید و روی پاهایش قرار گرفت و با فریادی وحشیانه شروع به دویدن کرد. از صدای فریادش بیشتر از نیمی از پریان خودشان را به طرف مخفیگاه هایشان عقب کشیدند و چند حفره در دایره ای که به تماشا ایستاده بود ایجاد شد. دختر نزدیک ترینشان را از حباب آلوده و دوید.

وزشش هایش می سوختند. هنوز از دویدن قبلی به همراه تانیا نفسش مانده بود ولی حالا تانیا رفته بود. جایش در دنیای انسان ها در سمت دیگر این دایره صدای چیزی را که از پشت به سرعت تعقیبش می کرد و بال هایش را بر هوا تکان می خوردند شنید. شاخه ها تکان خوردند و سعی می کردند با آنکه داشت فرار می کرد روی زمین بیندازند. با خسته شدن ماهیچه هایش سنگین تر میشد و پریدن و جاخالی دادن سخت تر.

بعد آن را دید: حفره ای در یک درخت بزرگ کهنسال. فضایی که به اندازه کافی بزرگ بود تا بتواند در آن پنهان شود. نزدیک تر شد و در میان برگ های پراکنده تمشک های سبزرنگی در شاخت هیچ پری ای این جا را برای سکونت انتخاب نمی کرد. کیفش را به داخل حفره پرتاب کرد و خودش هم به دنبال آن به داخل حفره رفت و شاخ و برگ تمشک ها را طوری جلوی حفره تنظیم کرد تا بهتر آن را مخفی بکند. چیزی که در تعقیبش بود از کنار حفره رد شد و او با اضطراب خودش را جمع کرد. همه جا ساکت شد. موفق شده بود. فرار کرده بود.



دختر که دیگر از خستگی رمقی برایش باقی نمانده بود به خواب رفت. ساعت ها بعد، وقتی که خورشید طلوع کرد هم بیدار نشد. حتی وقتی که شب یک بار دیگر فرا رسید هم تکان نخورد. جنگل در اطرافش رشد کرد و مانند دو دست ساخته شده از برگ درخت و حفره را در آغوش گرفت.

دختر درون حفره خواب بود.

www.ketab.ir

